

پاره‌ها و نکته‌ها



پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی

سال سوم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱ هـ. ش، صص. ۱۰۷-۱۱۱

## آرزوی رفتن به جهنم؛ توضیحی درباره یک داستان در بوستان سعدی

وحید سبزیان پور\*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

در داستان پنجم باب دوم بوستان، آمده است:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در جمع بدبین مباش	دوم آنکه در نفس خودبین مباش
شنیدم که بگریستی شیخ زار	چو برخواندی آیات اصحاب نار
شبی دانم از هول دوزخ نخفت	به گوش آدم صبحگاهی که گفت
چه بودی که دوزخ ز من پر شدی	مگر دیگران را رهایی بدی <sup>(۱)</sup>
کسی گوی دولت ز میدان ربود	که در بند آسایش خلق بود

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۷۱)

در بیت پنجم، شیخ آرزو کرده است که کاش جهنم از وجود من پر شود تا جایی برای عذاب دیگران باقی نماند. این آرزوی شیخ که در قالب یک جمله استفهامی به منظور خواهش و تمنا آمده است از شطحیات عارفانه‌ای است که با معیارهای مادی و دنیایی سازگاری ندارد و در یک فضای معنوی و عرفانی تفسیر می‌یابد<sup>(۲)</sup>. از آنجا که چنین مضمونی در فرهنگ اسلامی و قرآنی وجود ندارد لازم است، سرچشمه‌های فکری آن را در منابع ایرانی جست‌وجو کنیم. این آرزو یادآور داستان زندگی بزرگمهر و به زندان رفتن اوست.

خلاصه داستان بر اساس روایت بیهقی:

بزرگمهر از دین گبرکان (زرتشتیان) دست برداشت و به دین عیسی (ع) گروید و اظهار کرد بر اساس آنچه در کتب خوانده، پیامبر اسلام ظهور خواهد کرد و اگر او را دریابم، اولین کسی خواهم بود که به او می‌گروم. انوشروان از ارتداد بزرگمهر سخت خشمگین می‌شود و به او می‌گوید تو با این کار به رعیت و لشکر وانمود می‌کنی که آن‌ها بر راه راست نیستند و این کار تو موجب شورش خاص و عام می‌شود. انوشروان از بزرگمهر می‌خواهد که به دین اجداد و آبای خود بازگردد. بزرگمهر می‌گوید: «چون من از تاریکی به روشنائی آمدم به تاریکی باز نروم که نادان و بی‌خرد باشم.» کسری او را تهدید به مرگ می‌کند. بزرگمهر از تهدید او نمی‌ترسد و می‌گوید: «داوری که پیش او خواهم رفت عادلست و گواه نخواهد و مکافات کند و رحمت خویش از تو دور کند...» در پایان کسری با خود می‌گوید: «دریغ باشد تباه کردن این»، فرمود تا وی را در خانه‌ای کردند سخت تاریک...»

در تاریخ بیهقی در ادامهٔ داستان آمده است: پس از دو سال، سخن بزرگمهر را نشنیدند به کسری خبر دادند «بفرمود زندان بزرگمهر بگشادند... مردم انتظار داشتند که بزرگمهر پس از گذراندن دورهٔ سخت و تاریک زندان، با کمترین آب و غذا، لاغر و بیمار شده باشد و آثار آن در چهره و اندامش دیده شود، ولی او را در سلامت کامل و حالی خوش یافتند. «یافتندش به تن قوی و گونه برجای».

بزرگمهر در پاسخ به مردمی که حیرت زده از او پرسیدند: چکار کرده‌ای که سختی زندان بر تو اثر نگذاشته؟ گفت: «برای خود گوارشی ساخته‌ام از شش چیز، هر روز لختی از آن بخوردم تا بدین بمانده‌ام. گفتند ای حکیم! اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را و یاران ما را کاری افتد و چنین حال پیش آید آن را پیش داشته آید. گفت نخست ثقةٔ درست کردم که هر چه ایزد عزّ ذکره تقدیر کرده است باشد. دیگر به قضاء او رضا دادم. سیوم پیراهن صبر پوشیدم که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست<sup>(۳)</sup> و چهارم اگر صبر نکنم باری سودا و ناشکیبایی را به خود راه ندهم. پنجم آنکه اندیشم که مخلوقی را چون من کار بدتر از این است، شکر کنم. ششم آنکه از خداوند سبحانه و تعالی نومید نیستم که ساعت تا ساعت فرج دهد<sup>(۴)</sup>» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۷۶۷ و ۷۶۸)

به اعتقاد ما در این داستان نشان‌هایی از حکمت‌های ایرانی دیده می‌شود که نشانگر ریزینی و باریک‌اندیشی نیاکان ماست.

این داستان در منابع عربی (با اندکی اختلاف) دیده می‌شود: «سئل بزرجمهر فی نکتته عن حاله فقال: إني لما دفعت إلى المحنة بالأقدار السالفة، والخفيات السماوية، إلى العقل الذي به يعتدل كل مزاج، وإليه يرجع كل علاج، فركب لي شربةً أنا أتحمسها وأتمزّم بها؛ قيل له: عرفناها، قال: هي مركبة من أشياء: أولها آني قلت: القضاء والقدر لا يبدّ من جريانه؛ والثاني آني قلت: إن لم أصبر فما أصنع<sup>(۵)</sup>؟ والثالث آني قلت: يجوز أن يكون أشدّ من هذا؛ والرابع آني قلت: لعلّ الفرج قريب وأنت لا تدري؛ قال، فقلت: أورثني هذا سكوناً، ووكل بي راحة، وعلى الله أعتمد في تمام المأمول.» (توحیدی، ۱۴۱۹: ۲۱۷/۴)، (أبشيهي، ۱۴۲۱: ۱۳۳/۲)، (آبی، ۱۹۹۰: ۷۰/۷)، (عاملی، ۱۴۲۰: ۲/۲۵۰) و (تنوخی، ۱۳۶۳: ۹۱/۱-۹۴) (ترجمه: حال بزرگمهر را در زمان مصیبتش (زندان) پرسیدند، گفت: هنگامی که به حکم سرنوشت و خواست خدا دچار بلا شدم به عقلی (پناه بردم) که هر طبعی با آن تعدیل می‌شود و منشأ هر درمانی است پس برایم شربتی ساخت که آن را مکیده، جرعه جرعه نوشیدم، به او گفتند: آن را به ما یاد ده، گفت: این شربت از چند ماده تشکیل شده: اوّل اینکه به خود گفتم چاره‌ای از سرنوشت نیست. دوّم: اگر صبر نکنم چه کنم، سوّم: ممکن بود کار از این سخت‌تر باشد، چهارم: به خود گفتم: شاید فرج نزدیک باشد و توبی‌خبر باشی، در ادامه گفت: این‌ها به من آرامش داد و من در همهٔ خواسته‌ها به خدا توکل کردم. عوفی (۱۳۸۴: ۲۹۸) نیز این داستان را نقل کرده است.

نکتهٔ قابل تأمل قرابت برخی پندهای آذرباد با این سخنان حکیمانهٔ بزرگمهر است در سخنان آذرباد (دینکرد ششم، نقل از اشه، ۱۳۸۲: ۳۵۰) آمده است:<sup>(۶)</sup>

آذرباد مهر سپندان گفت که: هرگز هیچ انایی<sup>(۷)</sup> به من نه رسید که به شش در ازش رامش نه پذیرفته باشم:

فردم (اوّل) این که: شکر، که انایی این است! چه از این بدتر شاید بودن<sup>(۸)</sup>.

دو دیگر این که: از اناهایی که برایم (مقدّر) داشته‌اند یکی گذشت.

سدیگر این که: انایی به تنم رسید نه به روانم. چه انایی به تن آسانتر شاید گذاردن تا به روان.<sup>(۹)</sup>  
 چهارم این که: آزادی (شکر) که من مردی ایدون نیکم که اهرمن گجسته (ملعون) این انایی، به خاطر خوبیم  
 بر سرم آورد.<sup>(۱۰)</sup>  
 پنجم اینکه: هر (کی) بدی یا انایی ای کند، به خود یا به فرزندانش رسد، به من (انایی) آمد و به فرزندانم نه  
 رسد.

ششم این که: گنج اهرمن پر است از انایی که برای خوبان نگاه داشته است. هر چه به سر من آمد از گنج اهرمن  
 کاست، و آن انایی به (مردم) خوب دیگر نه تواند کردن.  
 از مقایسهٔ بند پنجم و ششم سخنان آذرباد می توان پیشینهٔ این بیت در بوستان را در دیدگاه‌های ایرانیان باستان  
 پیدا کرد؛ زیرا یکی از عوامل شادی، تحمل رنج‌هایی است که اهریمن برای آدمی تدارک دیده و آذرباد،  
 خوشحال می شود که سهم رنج دیگران را به دوش بکشد و با این کار راضی و خرسند می شود که فرزندانش و  
 دیگر مردمان عذاب نبینند.  
 با توجه به اینکه بر اساس این تحقیق، پیشینه و سابقه‌ای در منابع فارسی و عربی برای این آرزوی شیخ، یافت  
 نشد، این نکتهٔ باریک یکی از سرخ‌های ریز و پنهان در فهم اندیشه‌های عرفانی است که از طریق ایرانیان به ادب  
 عرفانی نفوذ کرده است.

### پی‌نوشت‌ها

(۱) لازم به یادآوری است که در شرح این بیت در بوستان خزالی (۱۷۱) آمده است: ناظر به آیات قرآنی دربارهٔ دوزخیان: «لأملأن  
 جهنم من الجنة والناس أجمعین» و مراد بیت این است که کاش دوزخ از من پر می شد و جایی برای دیگران باقی نمی ماند. این ابیات  
 در شرح بوستان غلامحسین یوسفی نیامده است.

(۲) در این آرزو با وجود لطافت و والایی بی نظیر، یک درک غلط و بشری از صفات حضرت حق دیده می شود. اینکه خداوند را  
 دچار احساس کنیم تا به خواست ما عمل کند، نشانهٔ این است که صفات انسانی را به خداوند نسبت داده ایم، صفاتی که توأم با  
 احساس است و موجب تجدید نظر، بازنگری و در نتیجه تغییر موضع و تصمیم خداوند است. در داستان‌های رایج بین مردم که گاه در  
 مقام نصیحت گفته می شود آمده است: نابکاری آخرین شب زندگی را مهمان چوپانی بود. این چوپان هنگام صبح که با جنازهٔ مهمان  
 گناهکار خود روبرو می شود دست به دعا برمی دارد و می گوید: خدایا من در حد وسع و توان خود، یک گوسفند برای این مهمان ذبح  
 کردم. توقع دارم تو هم از او به شایستگی پذیرایی کنی. فردای آن روز فرزندانش میت در عالم رؤیا، پدر خود را در اثر توصیهٔ چوپان،  
 بخشوده از همهٔ گناهان، در بهشت دیدند.

تأثیر این اندیشه را می توان در شطحیات عرفانی دید. در تذکرة الأولیاء از بایزید نقل شده: من می گویم که مرید من آن است که  
 بر کنارهٔ دوزخ بایستد و هر که را به دوزخ برند، دست او بگیرد و به بهشت فرستد و خود به جای او به دوزخ رود (عطار، ۱۹۰۵: ۱۵۴).  
 گفت: منفعت آن بر خلق تا چه حد است؟ گفتم: تا بدان حد که اگر حق تعالی مرا به عوض همهٔ عاصیان در دوزخ کند و عذاب  
 کند، روا دارم. (همان: ۱۲۰)

گفت: بار خدایا! اهل دوزخ را عذاب کنی جمله آفریدگان توآند... اگر هر آینه دوزخ را از مردم پر خواهی کرد قادری بر آنکه  
 دوزخ را از من پر کنی و ایشان را به بهشت فرستی (همان: ۵۲)

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود  
(حافظ)

(۴) برای اطلاع از نقدی بر دیدگاه دکتر معین در خصوص این داستان نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۹)  
(۵)

رهایی نیابد کس از دست کس گرفتار را چاره صبر است و بس  
(بوستان سعدی)

(۶) گمان نویسنده بر این است که این بند در زمان زنده یاد معین در دسترس نبوده است زیرا در تحقیقات او کمتر نکته‌ای در خصوص پژوهش‌های مربوط، از دید نافذ او به دور مانده است.

(۷) این واژه باید عنا به معنی رنج و بلا باشد.

(۸) زرتشت بهرام این پندها را به لباس نظم در آورده است:

همی خواندم کتابی باستان من چنین دیدم ز گفت راستان من  
که آذرباد بن مانتره سفندان به هر بد شکر می کردی زیزدان....

نک: (اشه، ۱۳۸۲: ۳۵۲-۳۵۶)، این عبارت یادآور بیتی از حافظ است:

روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش رو شکر کن مبادا که از بد بتر شود  
(حافظ)

(۹) در گلستان سعدی آمده: پارسایی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی شد. مدت‌ها در آن رنجور بود و شکر خدای عزوجل علی الدوام گفتی. پرسیدندش که شکر چه می گویی؟ گفت: شکر آنکه به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی. (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۱)

(۱۰) این بند یادآور عبارت معروف «البلاء للولاء» است. برای اطلاع از این مضمون در احادیث و اشعار فارسی نک: (دهخدا، ۱۳۵۲: ۲۳۷/۱، ذیل البلاء للولاء)

## منابع

- الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (۱۹۹۰)، *نثر الدر*، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعه دکتور حسین نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الأبیسی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبو الفتح (۱۴۲۱)، *المستطرف فی کل فن مستطرف*، مراجعه و تعلیق محمد سعید، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- اشه، رهام (۱۳۸۲)، *آذرباد مهرسپندان*، تهران: مؤسسه انتشاراتی تیمورزاده.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸)، *تاریخ بیهقی*، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها: محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی، تهران: سخن.
- تنوخی، ابوعلی محسن بن علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم علی تنوخی (۱۳۶۳)، *فرج بعد از شدت*، ترجمه و تألیف حسین بن اسعد دهستانی، با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: اطلاعات.
- التوحیدی، أبو حیان، علی بن محمد بن العباس (۱۴۰۸)، *البصائر والذخائر*، المحقق: وداد القاضی، بیروت: دار صادر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲)، *امثال و حکم*، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- سبزیان پور، وحید (۱۳۹۲)، «نقدی بر روایت دکتر معین از تاریخ بیهقی دربارهٔ زندان بزرگمهر حکیم»، گزارش میراث، مرداد، شمارهٔ پیاپی ۵۲-۵۳، ۱۱۶-۱۱۹.

- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۳) بوستان، شرح و توضیح از محمد خزائلی، چاپ پنجم، تهران: جاویدان.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۷)، گلستان، شرح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ هشتم، تهران: خوارزمی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۹۰۵)، تذکرة الأولیاء، محقق و مصحح رینولد آلین نیکلسون، لیدن: مطبعة لیدن.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۸۴)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.